

بسمه تعالی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیه الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه شهادت مولایمان امام حسن مجتبی صلوات الله علیه و ولادت با سعادت مولایمان امام کاظم سلام الله علیه هستیم و به همین مناسبت این دو صلوات مخصوصه به آن دو بزرگوار را تقدیم می‌کنیم خدمت‌شان و چون صلوات بر حضرت مجتبی سلام الله علیه مشتمل بر سلام بر سید الشهداء و لعن بر قاتلان آن بزرگوار هست، امروز به همین دو صلوات اکتفا می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَبْدَيْكَ وَ وَلِيِّكَ وَ ابْنَيْ رَسُولِكَ وَ سِبْطَيْ الرَّحْمَةِ وَ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلَادِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُرْسَلِينَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ وَ وَصِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ عِشْتُ مَطْلُومًا وَ مَصْنُوتَ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْإِمَامُ الرَّكِيُّ الْهَادِي الْمَهْدِيُّ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَ بَلِّغْ رُوحَهُ وَ جَسَدَهُ عَنِّي فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَفْضَلَ النَّجِيَّةِ وَ السَّلَامِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ قَتِيلِ الْكَفَرَةِ وَ طَرِيحِ الْفَجَرَةِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ مُوقِنًا أَنَّكَ أَمِينُ اللَّهِ وَ ابْنُ أَمِينِهِ قُتِلْتَ مَطْلُومًا وَ مَصْنُوتَ شَهِيدًا وَ أَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى الطَّالِبُ بِتَارِكَ وَ مُنْجِرٌ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ التَّأْيِيدِ فِي هَلَاكِ عَدُوِّكَ وَ إِظْهَارِ دَعْوَتِكَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَقَّيْتَ بَعْدَ اللَّهِ وَ جَاهَدْتَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَبَدْتَ اللَّهَ مُخْلِصًا حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً حَذَلَتْكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً آلَيْتْ عَلَيْكَ وَ أَتْرَأَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِمَّنْ أَكْذَبَكَ وَ اسْتَحَفَّ بِحَقِّكَ وَ اسْتَحَلَّ دَمَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ حَاذِلَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعِيَتَكَ فَلَمْ يُجِبَكَ وَ لَمْ يَنْصُرَكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَبَى نِسَاءَكَ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ مِمَّنْ وَالَاهُمْ وَ مَالَاهُمْ وَ آعَانَهُمْ عَلَيْهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ وَ الْأَيْمَةَ مِنْ وَلَدِكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ بَابُ الْهُدَى وَ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ الْحُجَّةُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ مُؤْمِنٌ وَ بِمَنْزِلَتِكُمْ مُوقِنٌ وَ لَكُمْ تَابِعٌ يَذَاتِ تَفْعُسَى وَ شَرَائِعَ دِينِي وَ حَوَائِمَ عَمَلِي وَ مُنْقَلَبِي فِي دُنْيَائِي وَ آخِرَتِي.»

صلوات بر موسی بن جعفر سلام الله علیهما:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَمِينِ الْمُؤْتَمَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْبَرِّ الْوَفِيِّ الطَّاهِرِ الرَّكِيِّ الثَّوَرِ الْمُمِينِ الْمُجْتَهِدِ الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ عَلَى الْأَذَى فِيكَ اللَّهُمَّ وَ كَمَا بَلَغَ عَنْ آبَائِهِ مَا اسْتَوْدَعَ مِنْ أَمْرِكَ وَ تَهْيِكَ وَ حَمَلَ عَلَى الْمَحَجَّةِ وَ كَابَدَ أَهْلَ الْعُرَّةِ وَ السُّدَّةِ فِيمَا كَانَ يُلْقَى مِنْ جُهَالِ قَوْمِهِ رَبِّ أَفْضَلَ عَلَيْهِ أَفْضَلَ وَ أَكْمَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِمَّنْ أَطَاعَكَ وَ تَصَحَّ لِعِبَادِكَ إِنَّكَ عَفُورٌ رَحِيمٌ.»

خدای متعال ان شاء الله همه ما را جزء شیعیان و موالیان آن بزرگواران قرار دهد و ما را در دنیا و آخرت مشمول عنایات و بره‌شان مقرر فرماید.

بحث در این بود که ید غاسل العاصر یعنی غاسلی که عاصر هم هست و تا پایان غسل او

کار را انجام داده، آیا به مجرد طهارت آن مغسول، ید غاسل تبعاً به معنای عامش پاک می‌شود یا نه؟ گفتیم ده یا یازده تا دلیل بر طهارت وجود دارد که تا به حال ظاهراً سه دلیل را مطرح کردیم.

سؤال: اشکالی از مرحوم محقق شهید صدر فرمودید بر اطلاق مقامی و اشکالش هم این بود که گفته اطلاق مقامی مبتنی بر غفلت است و در آن جا غفلت وجود ندارد. حالا اصلاً این غفلت با سیره سازگار هست یعنی ما یک جا می‌توانیم هم از سیره استفاده کنیم و هم از اطلاق مقامی؟

جواب: نه، تنزل است، دلیل جداست. اگر فرض کردیم سیره متشرعه بما هم متشرعه بر این است، خب فرض این که همه متشرعه غافل باشند با این که متدینین هستند و می‌خواهند اعمال‌شان موافق شرع باشد و این عمل را هم بما اُتهم متدینون دارند انجام می‌دهند، دیگر فرض غفلت نمی‌شود. اگر کسی در سیره متشرعه اشکال کرد و گفت برای ما روشن نیست، دلیل بعدی اطلاق مقامی است که بگوییم در این روایاتی که کیفیت تطهیر را آموزش می‌دهد، در هیچ کدام تنبیه نکرده‌اند مردم را بر این که متوجه باشید که دست‌ها پاک نیست و بروید بعداً آب بکشید. این ادله داله بر غسل و آموزش و تعلیم کیفیت غسل چون خالی است از تنبیه بر این جهت، علی رغم این که مقتضای ادله و اصول تنجس این ید است مع این که ائمه علیهم السلام می‌دانند که اکثر ناس اگر نگوئیم کل الناس غافلند ولو این وجه غفلت‌شان این باشد که در امور جاریه خودشان، در کثافات و قذارات عرفیه، دیگر بعد از این که شستند، جدا دوباره نمی‌روند دست‌های خودشان را بشورند. آن حالت عرفیه و عادت در آن مقام باعث می‌شود که این جا هم غفلت کأنّ برایشان حادث می‌شود و توجه نمی‌کنند. خب اگر این چنین فرضی باشد، خب باید ائمه علیهم السلام بیان بفرمایند. خب اشکالاتش هم آن بود که عرض کردیم که این مسأله غفلت برای ما ثابت نیست. شاید نه خیلی‌ها می‌دانند و توجه دارند و ائمه علیهم السلام هم به همان توجه آن‌ها دیگر اکتفا کردند.

دلیل چهارم: (10:10)

دلیل چهارم که بعضی فقهاء به آن استدلال کردند، عدم امکان الطهارة بالماء القلیل است.

گفتند اگر این ید بخواهد متنجس باشد و بالتبع پاک نشود، یک تالی فاسد دارد و آن این است که دیگر امکان تطهیر به ماء قلیل نباشد. پس یک قیاس إقترانی تشکیل می‌شود. اگر این ید متنجس باقی بماند و طهارت بالتبع پیدا نکند، للزم أن لا یمكن التّطهیر بالماء القلیل و التّالی باطلٌ فالمقدم مثله. این که با آب قلیل نشود تطهیر کرد، خلاف ضرورت فقه اسلام است، نه فقط شیعه. این که با آب قلیل می‌شود تطهیر کرد هم در عامه است و هم در خاصه و روایات فراوان داریم و مسلم سیره‌ی قطعیه بر این بوده. در عربستان و آن مناطق آب کر کجا بوده، آب جاری کجا بوده. با آب قلیل این کارها را می‌کردند.

پس بنابراین مسلم تالی باطل است که بگوییم با آب قلیل تطهیر ممکن نیست.

حالا وجه ملازمه چیست؟ چرا اگر بگوییم این بالتبع پاک نمی‌شود، تطهیر به آب قلیل ممکن نیست؟ فرمودند به خاطر این که خب بالاخره با آب قلیل که می‌شورند، در فضا که

نمی‌شود لباس را پرت کرد و در همین فضا آب را همین جور روی آن لباس ریخت و در همان فضا این لباس، مغسول بشود و همان جا هم چلانده بشود تا دست کارایی نداشته باشد. خب قهراً با دست است که دارد این کارها را می‌کند. متداولش این است. این دست هم که به واسطه ملاقات با این مغسول و با این ماء قلیل متنجس شده چون ماء قلیل به مجرد ملاقات با آن مغسول متنجس، یتنجس. پس دو عامل تنجیس برای این ید وجود دارد. یکی آن مغسول است که مثلاً لباس باشد و دیگری هم آب قلیل است. این دو عامل تنجیس برای ید وجود دارد. اگر شما بگویید این ید به نجاستش همین طور باقی می‌ماند و با این کارها پاک نمی‌شود و بعداً باید خودش را بروی جداگانه آب بکشی، خب اگر این جوری شد، این ید متنجس باز ملاقات می‌کند این ثوب را در همان وقتی که خیس و تر هست و لباس را چلاندى، باز رطوبت مسریه وجود دارد. بنابراین عامل تنجیس لایزال همراه این ثوب وجود دارد پس نمی‌گذارد لباس پاک بشود.

پس اگر شما بگویید این دست به تنجسش باقی می‌ماند، مستلزم این است که پیوسته عامل تنجیس با مغسول همراه باشد. و وقتی همراه بود، پس بنابراین آن مغسول پاک نخواهد شد. و چون این تالی فاسد مسلماً باطل است پس مقدم که بگویم به نجاستش باقی می‌ماند باطل است.

اشکال دلیل چهارم: (13:51)

خب جواب این استدلال به حسب ظاهر واضح است و آن این است که ممکن است بگویم بقی علی نجاسته اما منجّس نیست کما این که در باب غسل میت گفتیم اتفاق الفقهاء بر این که بدن میت بعد از پایان غسل طاهر می‌شود هم من النجاسة الذاتية و هم از نجاسات عرضیه‌ای که بوده اما در عین حال گفتند آن مغسل ممکن است بگویم پاک نیست، آن ثوبی که من وراء آن، میت را غسل دادند، آن خرّقه‌ی موضوعه علی الموضع این‌ها همه تنجسش باقی است. به تنجس آن‌ها ملتزم شدند اما گفتند این‌ها ممکن است بگویم منجّس نیست.

خب در این جا هم اگر بخواهیم به همین دلیل به همین مقدار، نه به آن سیره، نه به آن اطلاق مقامی، نه به فرمایش مرحوم محقق خویی که خودش انگسال پیدا می‌کند، استدلال کنیم، این خب این جواب را دارد که بگویم متنجس غیر منجّس است. بنابراین آن لباس نجس نمی‌شود. می‌رود آن را روی بند می‌اندازد و به هر جا هم دست بزند، ید، منجّس نیست ولی خود ید پاک نشده. می‌خواهد نماز بخواند باید برود آب بکشد چون طهارت لازم است. حتی ممکن یک فرضیه دیگری هم این جا گفته بشود و آن این که بگویم ید فقط منجّس آن لباس نیست لهذا التالی الفاسد اما منجّس چیزهای دیگر هست کما این که آن ثوب میت را فرمودند منجّس میت نیست و همچنین ید غاسل در باب غسل میت را گفتند منجّس کفنش نیست اما همین ید ممکن است منجّس چیزهای دیگر باشد اگر چه این‌ها یک خرده بعید است. آن بُعدش هم به خاطر عاداتی است که ما پیدا کردیم به حسب فتاوا اما از روز اول این‌ها را که محاسبه می‌کنی چه بُعدی دارد؟ الان به خاطر این که خلافت مشهور است و مانوس به ذهن ما است، این‌ها بعید می‌نماید.

پس بنابراین، این استدلال هم عقیم است.

دلیل پنجم: (17:06)

دلیل بعد همان بود که قبلاً گفتیم و در کلام شیخنا الاستاد قدس سره هم بود. ما این جا دو تا قاعده داریم. یک قاعده «النَّجَسُ مَنْجَسٌ» و دیگر قاعده «الْمُتَنَجِّسُ مَنْجَسٌ».

خب حالا وقتی شخص می‌آید یک لباسی را می‌خواهد بشورد دو حالت دارد. یک وقت دستش به آن نجاست ذاتیه‌ای هم که با این لباس بوده، مثلاً خونی بوده یا بولی بوده، می‌خورد و یک وقت فقط به لباس می‌خورد که متنجس است و آن خون قبلاً زایل شده. این جا اگر ما بخواهیم بگوییم الان این لباسی که شسته شده پاک است، یا باید بگوییم این دست بالتبع پاک شده و یا بگوییم این دست اصلاً متنجس نشده. چرا متنجس نشده؟ چون «النَّجَسُ مَنْجَسٌ» تخصیص خورده. «النَّجَسُ مَنْجَسٌ الا فی مقام التطهیر». در مقام تطهیر را شارع دیده اگر بخواهد بگوید دست متنجس شده، تالی فاسد دارد لذا در این جا را گفته که دیگر دست را نجس نمی‌کند.

یا بگوییم آن لباس مغسول و آن آب غسل متنجس هستند ولی این‌ها دست را نجس نکردند البته در جایی که دست به عین نجس نخورده. و باز باید «الْمُتَنَجِّسُ مَنْجَسٌ» تخصیص خورده باشد یعنی هر متنجسی منجس است الا فی مقام التطهیر.

سه فرضیه در این جا وجود دارد. فرضیه طهارت بالتبع و دوم فرضیه تخصیص به «النَّجَسُ مَنْجَسٌ» در بعض فروض و تخصیص به «الْمُتَنَجِّسُ مَنْجَسٌ» در بعضی از فروض که البته این دومی همیشه باید تخصیص بخورد چون معمولاً فقط بخورد به عین نجس و به مغسول نخورد، یک فرض خیلی خیلی نادری است. خب بین این سه تا ما هستیم.

سؤال: تردید بین دو طرف می‌شود یا سه طرف؟

جواب: قهراً اگر بخواهید دقت بکنید و انصاف به خرج بدهید همیشه تردید بین دو طرف است. یکی این که یا این طاهر باشد بالتبع یا متنجس غیر منجس باشد. حالا این که متنجس غیر منجس باشد به دو لحاظ است. متنجس غیر منجس است به این که این دست‌ها اصلاً نجس نشده یعنی آن ثوب، دست را نجس نکرده و یا به این که این دست نجس ثوب را نجس نمی‌کند. بنابراین امر دائر بین این امور است. یا دست شما پاک شده بالتبع و یا دست از اول نجس نشده بوده. بگوییم در مقام تطهیر دست نجس نمی‌شود چه به عین نجس خورده باشد و چه به آن مغسول خورده باشد. در مقام تطهیر، آلات تطهیر که یکی از آن‌ها ید است، اصلاً لایتنجس. یا بگوییم اگر آلات تطهیر یکی از آن‌ها ید است، تنجس پیدا کرد ولی منجس نیست و آن ثوب را نجس نمی‌کند. باید یکی از این‌ها را بگوییم.

سؤال: مگر نجس غیر متنجس هم می‌شود باشد؟

جواب: نجس یا متنجس؟

سؤال: نجس.

جواب: آره چه اشکالی دارد. شارع فرموده که النَّجَسُ مَنْجَسٌ و یک جا هم ممکن است بگویید مَنْجَسٌ نیست.

اگر دست از «النَّجَسِ مَنْجَسٌ» بخواهیم برداریم تخصیص آن قاعده کلیه لازم می‌آید. دست از «الْمَنْجَسِ مَنْجَسٌ» بخواهیم برداریم چه به نحو اول که بگوییم اصلاً دست نجس نشده و چه به نحو دوم که بگوییم دست نجس شده ولی دیگر خودش مَنْجَسِ آن ثوب نیست، باز تخصیص قاعده «کل مَنْجَسِ مَنْجَسٌ» لازم می‌آید. تحفظاً بر اطلاق این عمومات باید بگوییم پس بنابراین، این ید بالتبع طاهر است.

و به عبارت دیگر این جا امر دائر است بین این که خروج این ید از این عمومات به تخصیص باشد یا خروجش از تحت این عمومات بالتخصص باشد به این که طهارت بالتبع پیدا کرده باشد. اگر این دست طهارت پیدا کرده باشد دیگر لازم نیست قاعده «الْمَنْجَسِ مَنْجَسٌ» تخصیص بخورد و دیگر آن دلیل «النَّجَسِ مَنْجَسٌ» هم تخصیص نمی‌خورد چون بالتبع پاک شده. اگر قائل به طهارت بشویم هیچ محذوری نیست. تخصص است. و چون در اصول گفته شده اذا دار الامر بین التخصیص و التخصص، تخصص اولی است، بنابراین در این جا هم باید بگوییم تخصص اولی است و قائل به طهارت بالتبع بشویم.

اصالة العموم و اصالة الاطلاق در ناحیه آن قواعد به ما می‌گوید که این قواعد عمومش پا برجاست، اطلاقش پا برجاست و لازمه این که آن اطلاق و عموم پا برجا باشد این است که دست بالتبع پاک باشد. و این شئت قلت که در حقیقت دلالت التزام آن عموم که می‌گوید من عام هستم، من تخصیص نخوردم، اصالة الاطلاق و اصالة العموم مدلول التزامی‌اش این می‌شود که این دست پاک است. چون ناپاکی این دست با اصالة العموم سازگار نیست. بنابراین لازمه این که اصالة العموم پا برجا باشد، اصالة الاطلاق پا برجا باشد، این است که این ید بالتبع پاک شده باشد. بنابراین در حقیقت بازگشت این دلیل به این است که این مدلول التزامی همان ادله کل مَنْجَسِ مَنْجَسِ است چون لازمه‌ی آن است.

اشکال دلیل پنجم: (25:26)

قضاوتی که ما در باره این مطلب داریم همین است که اگر در اصول آن مطلب ثابت باشد، کسی مبنایش همین شده باشد و پذیرفته باشد، بله در این جا راه این استدلال مفتوح است و می‌تواند چنین استدلالی را بکند. ولكن لما تبين في محله من الاصول که این چنین نیست. اذا دار الامر بین التخصیص و التخصص، بنای عقلایی بر این نیست که در این جاها تحفظ بر اصالة العموم بکنند و بگویند این عموم به حسب ظاهرش باقی است، پس آن، تخصص است. مثلاً اگر مولی گفته: «اکرم کل عالم» و بعد گفته: «لا تکریم زیداً» و ما دو تا زید داریم. یک زید جاهل داریم و یک زید عالم داریم. اگر مقصود از این «لا تکریم زیداً» که گفته، زید جاهل باشد، تخصص است و «اکرم کل عالم» تخصیصی نخورد. اگر مقصود از این زید، زید عالم باشد پس بنابراین یک تخصیصی به «اکرم کل عالم» خورده. این جا ما نمی‌توانیم بگوییم: تحفظاً بر عموم «اکرم کل عالم» می‌گوییم مقصود از این زید، زید جاهل است تا تخصیص نخورده باشد. نه، شاید تخصیص خورده. مگر تخصیص جرم است، بد است؟ این قدر تخصیص زده و شاید در این جا هم تخصیص زده باشد. این چه قرینیتی دارد عرفاً؟ این‌ها یک استحسانات ادبی است، یک استحسانات این چنینی است که لایثبت به اللغة و لایثبت به الطهور. این‌ها یک چیزهای بافتنی است که ما بگوییم در این موارد حمل بر تخصص می‌کنیم تا این تخصیص نخورده باشد. این‌ها درست نیست همان طور که در مجلس محققین فرمودند. در این جا هم همین جور است. این همه

عموم‌ها تخصیص خورده و این همه اطلاقات تقیید خورده در روایات و در ادله شرعیه،
خب این جا هم یک جا.

بله در این جا یک مطلبی است که به تناسب عرض می‌کنیم. حالا این‌ها را ما داریم مسلّم
می‌گیریم. یک راهی هست برای کسی که بخواهد دنبال کند و فکر کند و آن این است که
آیا واقعاً ما یک اطلاق و عمومی داریم که حتی در مقام تطهیر، شمول پیدا کند ولو به
حسب ظاهر که ید متنجس می‌شود یا منجّس است؟ آیا چنین اطلاق و عمومی داریم
واقعاً؟ چون ما هیچ نصی نداریم که «کل متنجس منجّس». هیچ آیه و روایتی به این عنوان
ما نداریم. این یک عموم مصطیاد است. یعنی به خاطر دیدن موارد عدیده و الغاء
خصوصیات عرفیه، چنین عمومی اصطیاد شده. آیا در این مواردی که با این مشکلات
برمی‌خورد، می‌توانیم الغاء خصوصیت عرفیه بکنیم؟ لقائل این که این گونه موارد اصلاً
نجاست‌شان را قبول نداریم که در این صورت دیگر خانه از پای‌بست ویران است. اگر این
جور حرف بزنیم، اصلاً این مسأله تبعیت، سالبه بانتفاء موضوع می‌شود چون این اصلاً
نجس نشده که حالا ما بخواهیم بگوییم بالتبع پاک است. فعلاً این بحث‌هایی که داریم
می‌کنیم بنابر آن چیزی است که مُتَلَقَّات علماء و فقهاء است به این که این دست‌ها نجس
شده و حالا دنبال تطهیر بالتبعش هستند. اما اگر کسی برود بالاتر فکر بکند، ممکن است
چنین راهی پیدا بکند. البته یک راهی است که شاذ و کم قائل داریم به این و یا اصلاً
نمی‌دانیم قائل دارد یا نه. فعلاً به نحو یک تئوری و یک فرضیه است. ولی قابل این است
که کسی تأمل کند و درست دقت بکند لعل الله یحدث بعد التأمل امراً.

خب پس این راه هم یک راهی است که شیخنا الاستاد قدس سرّه در آن مسأله قبل
فرمودند و فرمودند این وجهی که من می‌گویم برای تمام این موارد کاربرد دارد یعنی قهراً
این جا هم مثلاً می‌آید و اشکالش هم همین است که عرض شد.

سؤال: ...

جواب: بله. ببینید آن چیزی که عرض کردیم بر همین اساس بود. می‌گفتیم که بخواهیم
بگوئیم مقام تطهیر فرق می‌کند، عرف می‌گوید نمی‌پذیرم که وقتی من نمی‌خواستم لباس
را بشورم و دستم به همین لباس خورد، ادله بگوید دستت متنجس شده و برو آب بکش
که دلیلش اذا اصاب ثوبک البول یا ثوبک المتنجس فاغسله باشد، ولی حالا که به همان
ثوب دارم دست می‌زنم چون می‌خواهم بشورم، بگوید نه دست تو متنجس نشد. زید
داشت رد می‌شد و دستش خورد به همین لباس، شارع می‌گوید دستت نجس شد ولی من
می‌خواهم آب بکشم، می‌گوید نه دست تو نجس نشد. عرف زیر بار این تفرقه نمی‌رود.
این را به همین بیان الغاء خصوصیت می‌کند و می‌گوید فرقی نمی‌کند. آن که می‌گفتیم این
است که جزم داریم که این مقامات تخصیص نخورده چون الغاء خصوصیتش جزمی است.
و به همین بیان معمول فقهاء هم مشی کردند و یک چنین قاعده‌ای را اصطیاد کردند.

اما اگر کسی بیاید در مشکلات و شبهات این طرف هم دقت بکند که ما بخواهیم بگوییم
این‌ها نجس شده و بعد ببیند طهارت بالتبع هم خودش یک امری است که همان طور
مرحوم امام هم فرمودند خارج از ذوق عرفی و عقلایی است چون یک چیز پاک شود و یک
چیز دیگر بدون این که عامل تطهیر روی آن بیاید آن هم پاک شود، این به چه مناسبت
است؟ این هم یک امر خیلی خارج از ذوق عرفی و عقلایی است مگر نصی از شارع
باشد.

این‌ها را هم فکر کند. عرض کردم فقط به نحو تئوری و فرضیه دارم عرض می‌کنم. و الا ما الان براساس همان مطلبی که قبلاً گفتیم و این که «المتنجس منجس» این جا را می‌گیرد و «النجس منجس» این جا را هم می‌گیرد، داریم مشی می‌کنیم. فقط آن به عنوان یک چیزی است که فی طول تحقیقات و پژوهش‌هایی که می‌کنید، باشد در کنار پژوهش‌تان، لعل یک راهی پیدا بشود برای این موارد و الا ما در این موارد همه‌اش مشکل داریم تقریباً. یعنی سیره را هم قبول کردیم ولی لایزال بالاخره اگر کسی خیلی فشار بیاورد که سیره را از کجا اثبات می‌کنی شاید فلان نباشد و کذا، دیگر به وجدان باید واگذار کنیم، به انصاف واگذار کنیم و دیگر یک برهانی و یک شاهدهای قوی‌ای نداریم.

سؤال: این بیان یک اشکال دیگه هم دارد. اشکالیش این است که ما در قبال آن اطلاعات و عموماً این طرف هم اطلاعاتی داریم که ملاقی النجس متنجس...

جواب: این دیگر با آن المتنجس منجس فرقی نمی‌کند. این، عبارة آخری همان است. «المتنجس منجس»، «الملاقی للمتنجس منجس». خب این، دیگر همان است. یعنی آن، منجس این است. این دیگر اطلاعات دیگری نیست. این همان است.

دلیل ششم: (33:24)

راه دیگر همان راهی بود که مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری فرموده بود که اگر دو موضوع متلازم بودند و مولی در صدد بیان یکی برآمد، عرف حکم می‌کند که اگر آن موضوع متلازم محل ابتلاء است، در صدد بیان حکم آن هم هست اگر حکمی داشته باشد و حیث این که ما می‌بینیم نگفته، پس می‌فهمیم حکمی ندارد. این جا هم همین جور است. این ادله‌ای که دارد حکم متنجسات را بیان می‌کند و می‌گوید راه تطهیرش غسل است، این چنین دارد آموزش می‌دهد، غسل آن متنجسات ملازمه دارد عادتاً با تنجس ید. پس تنجس ید ملازمه دارد با او. حالا شارعی که در صدد بیان مغسولات برآمده، قهراً در صدد بیان این که این ید هم اگر حکمی دارد بیان بکند. چون هم ملازمه دارد و هم محل ابتلاء است و در هیچ روایتی از آن روایات نگفته دستت را برو آب بکش.

سؤال: ...

جواب: اگر حکمی داشت یعنی حکم وجوب اجتناب داشت، نجاست داشت، آن‌ها را باید بیان می‌کرد.

اشکال دلیل ششم: (35:33)

خب این هم دلیلی است که ما در کبرای فرمایش ایشان اشکال کردیم و عرض کردیم به این که اولاً چنین مطلبی نیست بلکه یک مظنه‌ای است که برای انسان پیدا می‌شود. ثانیاً این که اگر حکمی داشت باید بگوید، درسته اما باید بگوید: اما متصلاً بهذا البیان و اما منفصلاً. و منفصلاً بیان کرده. با این قواعد و ضوابطی که بیان فرموده، بیان کرده. «المتنجس منجس» و کذا و کذا. این‌ها را هم بیان کرده.

پس بنابراین، این راه هم دیگر همان اشکالات قبل را دارد که بیان شد.

دلیل هفتم: (36:11)

راه دیگر دلالت التزام است به همان بیان محقق همدانی رضوان الله علیه که ایشان فرمود وقتی دو چیز با هم هستند، ملاصقند، متصلند، و تر هستند، لچ هستند، با هم هستند، عرف این جا نمی‌پذیرد که شارع بگوید یکی‌اش پاک شد و یکی دیگرش نجس است. انفکاک بین طهارت این دو پذیرفتنی نیست در ارتکازات عرفیه. فلذا است ایشان می‌فرماید ادله‌ای که دلالت بر طهارت یکی از این‌ها کرد، خود آن به خاطر این ملازمه عرفیه و عدم انفکاک در ذهن عرف، دلالت می‌کند که آن یکی هم پاک است. فلذ ایشان به همین دلیل در باب میت فرمود مَغْسِل پاک است. این مَغْسِل و بدن میت با هم متصل هستند. لباس میت که در آن غسل داده گفت پاک است. خرقه را فرمود پاک است. این جا همین است. این دست با این ثوب با هم بوده و اتصال به هم داشته. خب شما بخواهی بگویی که آن لباس پاک شد ولی آن دست پاک نشد، عرف زیر بار این نمی‌رود. این بیان غیر آن اطلاق مقامی است. این بیان غیر آن راه مرحوم محقق حائری است. این زیربنایش یک نکته است و با دلالت التزام می‌خواهد درست کند. آقای حائری از راه سکوت درست می‌کرد. می‌فرمود: چون فهمیدیم در مقام بیان است که اگر حکمی داشته باشد بگوید و حالا که نگفته، معلوم می‌شود حکمی ندارد. ولی در این جا سکوت نیست بلکه گفتن است اما گفتن بالدلالة التزامیه. خود مولی دارد به دلالت التزامیه می‌گوید، نه این که سکوت کرده. می‌گوید آن هم پاک است. چرا؟ چون خودش می‌داند در ذهن مخاطبینش بین طهارت این و طهارت آن ملازمه است. انفکاک بین طهارت این و طهارت آن نشدنی است در ذهن عرف. با این که این را می‌داند، آمده گفته این پاک است و آن ملازمه عرفیه را تخطئه نکرده و الا اگر قبول ندارد و می‌خواهد دلالت التزامیه درست نشود، باید در کنارش تخطئه کند. آن ملازمه را تخطئه نکرده و دارد می‌گوید این پاک است. پس بنابراین دلالت التزام درست می‌شود.

آیا این تمام است یا تمام نیست انشاء الله دوشنبه.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.